پژوهش نامهٔ قرآن و حدیث

Pazhouhesh Name-ye Quran Va Hadith

شمارهٔ ۲۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۸
صص ۲۹۱ـ۳۱۸ (مقاله پژوهشی)

No. 25, Autumn & Winter 2019/2020

نقش حق‌گرایی در حکیمانه بودن آیات قرآن

سیدرضا مؤدب[۱]، سیدسعید مهدوی[۲]

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۱۱/۲۰ ـ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۱۲/۲۳)

چکیده

از شاخصه‌های حکیمانه بودن آیات قرآن، تکیه بر حق گرایی و حق مداری آیات قرآن است، متن حکیمانه مخاطبینش را به حق و حقیقت راهنمایی می کند. قرآن به جهت حکیمانه بودن آیاتش غیر از حق نمی‌گوید و جز به راه حق دعوت نمی‌کند؛ اراده الهی در متن قرآن بر تحقق حق است و دین اسلام و قرآن و پیامبرﷺ همه به حق توصیف گشته‌اند. قرآن به حق‌گرایی کاربردی در قضاوت‌ها و شهادت‌ها، حق طلبی، حق دهی، حق گویی، اظهار حق و دعوت به حق تأکید فراوان نموده است و از اعراض و کتمان و التباس حق به عنوان موانع حق‌گرایی، بر حذر داشته است. از وجوه حق گرایی قرآن، توجه به واقعیت‌هایی است که می‌تواند با نگاه به گذشته و پیگیری وقایع پیشین به خصوص قصص انبیاء و همینطور توجه به واقعیت‌های موجود در انسان و اغماض و مدارا و آسان گیری برای رساندن افراد به حق ،موثر باشد. از دیگر وجوه حکیمانه بودن قرآن، تکیه بر فطرت‌حقیقت‌جوی انسان به عنوان ظرف تحقق‌حق‌گرایی در آیات قرآن است که با شیوه‌های حکیمانه‌ای همچون پرسش‌گری و گفت و گو، موعظه حسنه، ذکر (بیداری) زمینه‌های شکوفایی آن را فراهم می‌سازد.

کلید واژه‌ها: *حکیمانه بودن قرآن، حق گرایی، تساهل، موعظه، ذکر، حکمت*

۱. استاد دانشگاه قم، moadab_r113@yahoo.com
۲. دانشجوی دکتری تفسیر تطبیقی دانشگاه قم (نویسنده مسئول)؛ ssaeid.mahdavi@yahoo.com

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.12.1]

مقدمه

خداوند تبارک و تعالی در چند نوبت، قرآن را به وصف حکیم توصیف فرموده است. حکیم صفت شخص عاقل و زنده است ؛ خداوند قرآن را موجودی عاقل و زنده معرفی می‌کند که می‌تواند درهای حکمت را به روی انسان بگشاید (مکارم شیرازی، ۳۳۳/۱۸). از طرف دیگر هر جا سخن از فلسفه بعثت پیامبرﷺ عظیم الشأن آمده، در کنار تعلیم کتاب از تعلیم حکمت سخن به میان آورده است. و آن را از اصول برنامه‌های ایشان نامیده است (البقره، ۱۵۱؛ آل‌عمران، ۱۶۴؛ الجمعه، ۲). بدین جهت حکمت ویژگی‌ای مربوط به متن کتاب قرآن است و ذکر خاص بعد از عام است.

هدف خداوند از ذکر حکمت در آیات قرآن، آن است که توجه مخاطبینش را به ویژگی مهم کتاب الهی جلب نماید که حکیمانه و منطقی سخن می‌گوید؛ به دور از هرگونه تسامح و اختلاف و یا تناقض؛ با دقت و ظرافت بی‌نظیر بیان مطلب می‌کند به گونه‌ای که هیچ بیهودگی بدان راه ندارد و تلاش می‌کند که مؤمنین را به حکمت برساند و قوه تشخیص حقایق را در قلوب آنها تقویت کند که هر کس از آن برخوردار باشد از خیر کثیری برخوردار می‌شوند «**وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا**» (البقره، ۲۶۹).

آیات قرآن سراسر تبلور حکمت است، هم حکیمانه سخن می‌گوید و هم به مخاطبینش یاد می‌دهد که چگونه حکیمانه بیندیشند و حکیمانه رفتار و زندگی کنند. از جمله راه‌های مهم اثبات حکیمانه بودن آیات قرآن، بررسی درون متنی قرآن است. در روش یادشده می‌توان مستقیم به سراغ آیات و پیام‌های قرآن رفت، سنجید و بررسی کرد و از نزدیک اتقان و حکیمانه بودن آن را دریافت.

معنی حکمت و حکیمانه

حکمت را رسیدن به حق و حقیقت از طریق دو بال علم و عقل تعریف کرده‌اند (راغب

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.12.1]

اصفهانی، ۲۴۹)، علامه طباطبائی گوید: حکمت گزاره‌های عقلی درست و مطابق با واقع است، با این ویژگی که آن گزاره‌ها به گونه‌ای مشتمل بر سعادت انسان باشد، مثل معارف حقیقی الهی درباره مبدأ و معاد و معارفی که حقایق طبیعت را تشریح می‌کند؛ از آن جهت که به سعادت انسان برخورد دارد و مانند عقاید فطری که اساس احکام دینی است» (طباطبائی، ۴۱۸/۲). طبرسی در مجمع البیان ذیل آیه ۳۲ سوره بقره گوید: «حکمت آن است که تو را بر حقی که باطلی بر آن نیست اختصاص دهد» (طبرسی، ۱۷۸/۱). صاحب قاموس قرآن بیان دارد که: «حکمت حالت و خصیصه درک و تشخیص است که شخص به وسیله آن می‌تواند حق و واقعیت را درک کند» (قرشی، ۱و۱۶۳/۲).

بنابراین یکی از ابعاد مهم سخن هوشمندانه و حکیمانه قرآن، حق‌طلبی و حق‌گرایی است که در سراسر این کتاب حکیم بر آن تأکید و پافشاری شده است و میان این دو رابطه تنگاتنگی وجود دارد. از این رو لازم است در ابتدا به مفهوم حق و کاربردهای آن در حکیمانه بودن آیات قرآن اشاره گردد و در ادامه کارآیی، موانع و وجوه حق‌گرایی مورد بررسی قرار گیرد.

معنا و مفهوم حق

اصل حق به معنی مطابقت و موافقت است. مثل مطابقت پایه درب در حالی که در پاشنه خود با درستی می‌چرخد (راغب اصفهانی، ذیل حق). وقتی از حق سخن گفته می‌شود به معنای بیان واقعیتی است که با عین آن انطباق کامل دارد در برابر امری غیرواقعی (مصطفوی، ۳۵۸/۱). در مجمع البیان ذیل آیه ۷ سوره انفال گوید: «حق آن است که شیء در محل خود واقع شود.» (طبرسی، ۲۹۲/۹). بنابراین حق بر امر ثابت و زوال‌ناپذیر و مطابق با واقع دلالت دارد و از هرگونه مطلب غیرواقعی و خیالی و باطلی به دور است.

متن وحیانی قرآن به عنوان منشور زیستن انسان‌ها، تصویری مشخص از مفهوم حق و نقطه مقابل آن یعنی باطل ارائه نموده است که می‌تواند راهبرد مناسبی برای اتخاذ کمال

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.12.1]

انسانی باشد. براساس آیات قرآن: خدای متعال حق است. «ذَلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» (الحج، ۶۲) آیه افاده حصر می‌کند بدین معنی که خدا جز حقیقتی که عین ثبوت است نیست. اینکه به خداوند حق می‌گویند به خاطر آن است که ذات مقدس او بزرگترین واقعیت غیرقابل انکار در عالم هستی است (مکارم شیرازی، ۴۹۱/۲). اساس آفرینش بر مبنای حق است «وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ» (الانعام، ۷۳)[۱]. مقصود از حق، واقعیت فی‌نفسه و شایسته هستی است و این شایستگی مربوط به هدف والایی است که برای آن آفریده شده و بشر باید بداند که در این راستا عبث آفریده نشده است (جعفری، ۱۳۰ و ۲۵۵).حق، به صورت انحصاری از جانب پروردگار است. «الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ فَلَا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ» (البقره، ۱۴۷)[۲]. عبارت «الحق» اشاره به وجود حقیقی و پایدار است. در این جهان آن وجود حقیقی که قائم بالذات و ثابت و جاودانه باشد تنها اوست و موجودات هر قدر به وجود حق تعالی ارتباط بیشتری پیدا کنند به همان نسبت حقانیت بیشتری کسب می‌کنند (مکارم شیرازی، ۸۲/۱۷). مقدم شدن کلمه حق افاده حصر می‌کند و نشانه آن است که خداوند جز حق نمی‌گوید (زمخشری، ۱۰۸/۴).

بر همین اساس، اراده الهی بر تحقیق حق است (نک: الانفال، ۷ و ۸)، دین اسلام حق است (التوبه، ۳۳)، پیامبرﷺ براساس حق به رسالت برانگیخته شده است (البقره، ۱۱۹)، قرآن براساس حق نازل شده است (البقره، ۱۷۶)، و داستان‌های قرآن حق است (آل‌عمران، ۱۶۳) و در یک کلام حق اساس قرآن و اسلام است. از دید قرآن حق همراه با بصیرت است و حق‌گرایی بصیرت‌زاست. «فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّی تُصْرَفُونَ» (یونس، ۳۲)[۳]. عدم پیروی از حق چیزی جدای از وقوع در گمراهی نیست.

میزان بودن حق؛ لازم است حق همواره در مرکز همه امور و رفتار بشر قرار گیرد. هر قدر عمل مشتمل بر حق باشد به همان اندازه اعتبار و ارزش و سنگینی در ترازوی سنجش

---

۱. اوست که آسمانها و زمین را بحق آفرید.

۲. این (فرمان تغییر قبله) حکمِ حقی از طرف پروردگار توست، بنابراین، هرگز از تردیدکنندگان در آن مباش.

۳. با این حال، بعد از حق، چه چیزی جز گمراهی وجود دارد؟! پس چرا (از پرستش او) روی گردان می‌شوید؟

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.12.1]

الهی برخوردار است. «وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (الاعراف، ۸)[۱].حق ثبوت و استقرار دارد و به استواری خود متکی است اما باطل اصالتی از خود ندارد و به تبع و طفیلی حق ظهور می‌کند مثل کفی که روی آب است و با نیروی آب حرکت می‌کند (الرعد، ۱۷؛ مطهری، حق و باطل، ۵۲) سرانجام قرآن با قاطعیت از افول باطل و بقای فروغ حق سخن گفته. «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ» (الانبیاء، ۱۸)[۲]. آری باطل گرچه جولانی دارد ولی دوام و بقایی ندارد و این حق است که پیروز می‌شود.

بنابراین قرآن از واژه حق و با تبیین مفاهیم متفاوت و مصداق‌یابی آنها در پی آن است تا تصویری از جهان هستی و جایگاه انسان در آن به تصویر کشد و نگاه مخاطب را از امور مادی و ناپایدار به مصادیق راستی و پایدار حق جلب کند و نشان دهد که در پس حق، جز باطل چیزی قرار ندارد (یونس، ۳۲).

کاربردهای حق‌گرایی

حکمت حجتی است که حق را نتیجه می‌دهد آن هم به گونه‌ای که هیچ گونه شک و وهن و ابهامی در آن نماند (طباطبائی، ۴۱۸/۲)؛ و حکیم عالمی است که اندیشه صحیحش او را به کارهای محکم و مستحکم و حق گرایی وامی‌دارد و از کارهای زشت و ناروا و جهل و ظلم پرهیز می‌دارد.

در زندگی روزمره به طور معمول با مسائلی مواجه می‌شویم که ضرورت دارد حق‌گرایی را مورد نظر قرار دهیم و قرآن حکیمانه از ما خواسته است حق را در جنبه‌های مختلف برپا سازیم مانند:

۱ـ قضاوت و شهادت به حق: یک فرد حق‌گرا در داوری و قضاوت میان افراد و گواهی دادن‌ها، به حق و آنچه حقیقت است گواهی می‌دهد حتی اگر به ضررش باشد

---

۱. وزن کردن (اعمال، و سنجش ارزش آنها) در آن روز، حقّ است! کسانی که میزانهای (عمل) آنها سنگین است، همان رستگارانند!

۲. بلکه ما حق را بر سر باطل می‌کوبیم تا آن را هلاک سازد؛ و این گونه، باطل محو و نابود می‌شود.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.12.1]

(النساء، ۱۳۵) و با رعایت انصاف و پرهیز از هوای نفس باید صورت پذیرد. «یَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَی[1] فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ» (ص، ۲۶).[1]

۲ـ حق طلبی و حق دهی: بعضی حق را گرفتنی و بعضی آن را دادنی می‌دانند. اسلام آن کسی را که حق‌دار بوده است با تعلیم و تربیت خودش آماده پس دادن می‌کند ولی در عین حال به کسی که حقش ربوده شده گوید تو هم باید برای حق خودت قیام کنی و حقت را بگیری (مطهری، انسان کامل، ۲۶۹). «وَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ وَالْمِسْکِینَ وَابْنَ السَّبِیلِ» (الاسراء، ۲۶)

۳ـ حق گویی: حق‌گویی بسیار سخت و سنگین است ولی توجه به ارزش حق‌گویی، سختی‌ها و مرارت‌های آن را جبران خواهد کرد. «تِلْکَ آیَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَیْکَ بِالْحَقِّ» (آل‌عمران، ۱۰۸)[2].

۴ـ اظهار حق: از وظائفی است که به خصوص متوجه دانشمندان و اهل علم آن جامعه است. به شرط آن که هوای نفس و منفعت‌جویی و قدرت طلبی مانع آن نشود که نسل‌هایی را در گمراهی نگاه دارد. فلذا قرآن تهدیدی سخت و منحصر به فردی را برای آنها مطرح نموده است. «أُولَئِکَ یَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَیَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» (البقره، ۱۵۹[3]؛ سبحانی‌نیا)

۵ـ دعوت به حق: سفارش یکدیگر به حق از اهمیت زیادی برخوردار است و از مصادیق بارز عمل صالح می‌باشد. «إِلا الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبر» (العصر، ۳)[4].

---

۱. ای داوود! ما تو را خلیفه و (نماینده خود) در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم بحق داوری کن، و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد.

۲. اینها آیات خداست؛ که بحق بر تو می‌خوانیم.

۳. و همه لعن‌کنندگان نیز، آنها را لعن می‌کنند.

۴. مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، و یکدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را به شکیبایی و استقامت توصیه نموده‌اند!

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.12.1]

موانع حق‌گرایی

در مسیر گاه حق، موانعی پیش می‌آید که انسان را از شناخت حق و رسیدن به آن بـاز می‌دارد که مهمترین آنها عبارت است از:

۱ـ اعراض از حق: پیروی نکردن و روی گرداندن از حق معلول عوامل متعـددی اسـت که از جمله مهمترین آنها از دیدگاه قرآن موارد ذیل است:

الف) نداشتن بصیرت: اکثر مردم حـق را درسـت نمـی‌شناسـند و آن را از باطـل تمیـز نمی‌دهند. در نتیجه بی‌دلیل از حق گریزانند. «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ ۖ فَهُـمْ مُعْرِضُـونَ» (الانبیاء، ۲۴)[۱]

ب) پیروی از هوای نفس: هوا پرستی هرگز به انسان اجازه نمی‌دهد چهـره حقیقـت را چنانکه هست ببیند و داوری صحیح و خالی از حبّ و بغـض پیـدا کنـد. حتـی آلـودگی و هواپرستی گاهی جامعه را به جایی می‌رساند که حق را باطل و باطل را حق می‌بینـد مثـل قوم گمراه که به حضرت لوط می‌گفتند «مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ» (هـود، ۷۹)[۲] ازدواج بـا دختران پاک و با ایمان را در اصل در قلمرو حق نمی‌شناختند ولی برعکس انحراف جنسی را حق می‌شمردند.

ج) خودپرستی: خودمحوری به طور معمول سبب می‌شـود انسـان حـق را در خـودش منحصر بداند، همه را باطل می‌شمرد و دیگران را سعی مـی‌کنـد بـه رنـگ خـود در آورد. «وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا» ولی اگر واقع‌بین باشند می‌دانند کـه فقـط اگـر پیـرو آیین خالص توحید باشند هدایت می‌یابنـد. «قُـلْ بَـلْ مِلَّـةَ إِبْـرَاهِيمَ حَنِيفًـا وَمَـا كَـانَ مِـنَ الْمُشْرِكِينَ» (البقره، ۱۳۵)[۳].

د) جو زدگی: برخی کمیت و اکثریت را ملاک تشخیص حق و باطل قرار مـی‌دهنـد در

---

۱. امّا بیشتر آنها حق را نمی‌دانند؛ و به همین دلیل (از آن) روی گردانند.

۲. ما تمایلی به دختران تو نداریم.

۳. (اهل کتاب) گفتند: «یهودی یا مسیحی شوید، تا هدایت یابید!» بگو: «(این آیینهای تحریف شده، هرگـز نمـی‌توانـد موجب هدایت گردد،) بلکه از آیین خالص ابراهیم پیروی کنید! و او هرگز از مشرکان نبود!»

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.12.1]

صورتی که کم بودن، دلیل بر اشتباه بودن مسیر نیست اگر حق بودن چیزی با دلیل ثابت شود باید پذیرفت چه طرفدارانش کم باشند چه زیاد.

هـ) تعصب‌ها و حسادت‌ها: قرآن از افرادی خبر می‌دهد که حق را انکار کردند در حالی که به حق و حقیقت یقین داشتند. «**وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا**» (النمل، ۱۴)[۱].

۲ـ کتمان حق: کتمان حق باعث حق کشی فراوان انسانی در طول تاریخ گردیده است و چه خیانتی از این بالاتر که دانشمندان، آیات خدا را به خاطر منافع شخصی یا گروهی خویش کتمان کنند و مردم را به گمراهی بکشند و از مسیر تکامل و فطرت حق‌جویی خویش باز دارند و این کار بزرگترین عذاب‌های الهی را در پی دارد. «**إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ ... أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى ...**» (البقره، ۱۷۴ و ۱۷۵)[۲].

اخفای هر چیزی که مردم را می‌تواند به واقعیت برساند حتی گاه سکوت در جایی که باید سخن گفت و افشاگری کرد مصداق کتمان حق می‌شود. «**وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ**» (آل‌عمران، ۱۸۷)[۳]. گاه سرگرم ساختن خلق خدا به مسائل جزئی و فرعی، سبب می‌شود مسائل اصلی و حیاتی را فراموش کنند و شامل کتمان حق شوند (مکارم شیرازی، ۶۲۴/۱).

۳ـ التباس حق: آمیختگی حق با باطل از طرف بدعت گذاران، مردم را در شناخت سره از ناسره دچار سرگردانی می‌سازد و به انحراف کشیده می‌شوند. «**يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ**» (آل‌عمران، ۷۱)[۴]. هم کتمان حق، جرم و گناه

---

۱. و آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، در حالی که در دل به آن یقین داشتند.

۲. کسانی که کتمان می‌کنند آنچه را خدا از کتاب نازل کرده ... اینان، همانهایی هستند که گمراهی را با هدایت، و عذاب را با آمرزش، مبادله کرده‌اند.

۳. و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خدا، از کسانی که کتاب (آسمانی) به آنها داده شده، پیمان گرفت که حتماً آن را برای مردم آشکار سازید و کتمان نکنید.

۴. ای اهل کتاب! چرا حق را با باطل (می‌آمیزید و) مشتبه می‌کنید (تا دیگران نفهمند و گمراه شوند)، و حقیقت را پوشیده می‌دارید در حالی که می‌دانید؟

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.12.1]

است و هم آمیختن حق و باطل که هر دو از نظر نتیجه یکسان می‌باشند، حق را باید گفت هرچند به زیان باشد و باطل را با آن نیامیخت هرچند منافع زودگذر زمان به خطر بیفتد.

وجوه حق‌گرایی قرآن کریم

قرآن حکیم با هوشمندی و ظرفت بسیار، نقش حق‌گرایی خود را به تصویر کشیده است. از موارد فراوان این حرکت حکیمانه، واقع‌گرایی است. بسیاری از حقایق، از دل همین واقعیت‌ها به دست می‌آید، خواه این واقعیت‌ها مربوط به انسان‌ها در گذشته باشد و یا مربوط به انسان کنونی با در نظر گرفتن نقاط ضعف و چشم‌پوشی و مدارا با نارسایی‌هایش. همچنین تکیه بر فطرت اصیل به عنوان عامل مهمی در رسیدن به حقایق، یکی از وجوه دیگر حق‌گرایی می‌باشد.

۱ـ پیگیری وقایع (پیشین) ـ قصه‌ها

تاریخ، آزمایشگاه مسائل گوناگون زندگی بشر است و آنچه را انسان در ذهن خود با دلایل عقلی ترسیم می‌کند در صفحات تاریخ به صورت عینی در می‌یابد. تاریخ با زبان بی‌زبانش نتایج قطعی و غیرقابل انکار مکتب‌ها، روش‌ها و برنامه‌های هر قوم و گروه و شکست‌ها یا پیروزی‌های آنها را بازگو می‌کند. داستان‌های پیشینیان مجموعه‌ای از پرارزش‌ترین تجربیات و حقایق است. انسان به ارزیابی عملکرد و سرنوشت قهرمانان و شخصیت‌های داستان می‌پردازد و خود را در مقام مقایسه به جای آنها قرار می‌دهد که با توجه به شرایط روحی و فکری و اخلاقی که در آن به سر می‌برد چه نقشی را ایفا می‌کرده و چه موضعی را اتخاذ می‌کرد.

با این حال، چرا قرآن که یک کتاب حکیمانه و عالی تربیت است در فصول و بخش‌های خود تکیه بر تاریخ نکند و از داستان‌های پیشینیان مثال و شاهد نیاورد؟! قرآن مجید دوران‌های گذشته را با زمان حاضر پیوند می‌دهد و پیوند فکری و فرهنگی نسل

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.12.1]

حاضر را با گذشتگان برای درک حقایق لازم و ضروری می‌داند. به همین جهت به قصه گویی از داستان گذشتگان روی می‌آورد.

توجه به تاریخ بهترین انسان‌ها، یعنی پیامبران الهی، عالی‌ترین درس تربیت و اخلاق است و می‌توان بسیاری از ریزه‌کاری‌های سبک زندگی را از مجرای تاریخ آنها به دست آورد. به همین جهت در حدود یک چهارم آیات قرآن یعنی در حدود هزار و پانصد آیه به قصه‌ها اختصاص یافته است گرچه قرآن کتاب داستان نیست ولی از داستان در خدمت هدفمند کردن و ریشه دار کردن عقول و افکار و جهت دادن به زندگی بشر استفاده می‌کند.

خواننده با مطالعهٔ سرگذشت پیامبران در قرآن هرگز در برابر یک سلسله رویدادهای موهومی قرار ندارد که ساخته و پرداخته ذهن داستان نویس است بلکه در برابر مجموعه‌ای از حوادث قرار گرفته که مردمی دیگر تجربه کرده‌اند و در خارج پدید آمده است و این خواننده را بیشتر متقاعد می‌سازد. «**وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ**» (هود، ۱۲۰)[۱]. واژه «کلا» اشاره به تنوع این سرگذشت‌هاست، انباء منظور اخبار واقعی مهم است و تعبیر حق گویای حقایق و واقعیت‌های مربوط به زندگی است.

داستان‌های قرآن تنها از متن واقعیات زندگی بشر و واقعیات جهان هستی الهام می‌گیرد و هرگز برای رسیدن به مطلوب از مسائل غیر واقعی استفاده نمی‌کند.«**مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ**» (یوسف، ۱۱۱)[۲]. و عبرت آموزی واقعیت ظریفی است که در نهاد قصه‌های قرآنی نهفته است. «**لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ**» (یوسف، ۱۱۱)[۳]. روش عبرت آموزی مانع از آن می‌شود که افراد برای کناره گرفتن از هر خطایی، خود به ازای آن مجازات ببینند. این بهای گزافی است در انبان تاریخ (باقری، ۱۵۴).

---

۱. ما از هر یک از سرگذشتهای انبیا برای تو بازگو کردیم، تا به وسیله آن، قلبت را آرامش بخشیم؛ و ارادهات قوّی گردد. و در این (اخبار و سرگذشتها،) برای تو حقّ.

۲. اینها داستان دروغین نبود؛ بلکه (وحی آسمانی است، و) هماهنگ است با آنچه پیش روی او (از کتب آسمانی پیشین) قرار دارد؛ و شرح هر چیزی (که پایه سعادت انسان است)؛

۳. در سرگذشت آنها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه بود.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.12.1]

یکی از اهداف وجود قصه‌های قرآنی، تبیین و نمود واقعیت‌های نظام هستی و قوانین ساری و جاری در آن یا به اصطلاح سنن الهی است. بیان موارد و مصداق‌های اجرای قانونی به مراتب بهتر و واقعی‌تر از بیان خود قانون است. مثلاً این که عاقبت و نهایت ظلم و بیدادگری ویرانی و تباهی و نابودی است سنت تغییر ناپذیر الهی است (مطهری، ۶۸). «وَتِلْکَ الْقُرَی أَهْلَکْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِکِهِمْ مَوْعِدًا» (الکهف، ۵۹)[۱]. از دیگر اهداف قصه‌ها ترسیم اهل حق و جبهه حق مدار و نقطه مقابل آن یعنی باطل است. تبیین و بشارت سنت پیروزی حق بر باطل، که حق ثابت و پابرجاست و هرچقدر هم با آن مبارزه شود از بین نمی‌رود و سرانجام باطل فنا و نابودی است هر چند مورد توجه و تبلیغ قرار گیرد. «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَی الْبَاطِلِ فَیَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَکُمُ الْوَیْلُ مِمَّا تَصِفُونَ» (الانبیاء، ۱۸)[۲].

۲ـ توجه به واقعیت‌ها (موجود) ـ مدارا و تساهل

لازمه حق جویی و حق گرایی آن است که تفاوت انسان‌ها و شرایط و موقعیتی که در آن قرار دارند را مدّ نظر قرار داد و توقعات را در حد وسع و ظرفیت آنها متناسب ساخت در نتیجه باید با افراد مدارا و تساهل پیشه کرد و آنها را همیشه منزه از خطا و لغزش ندانست.

مدارا در اندیشه اسلامی عبارت است از نادیده انگاشتن و اغماض اعمال ناشایست دیگران به همراه عفو و تخفیف خطا کنندگان در عرصه‌های مختلف، مدارا در مسائل شخصی و نیز مسائل اجتماعی (که در تقابل با حقوق دیگران نیست) و در چگونگی ترویج اسلام و ارزش‌های دینی توصیه شده است و ترک آن ممکن است به پراکندگی مردم و ناهنجاری خشونت بیانجامد. یک مکتب و یا یک معلم مهربان و دلسوز و در عین حال پخته و حکیم با وجود این که همه چیز را می‌فهمد ولی بسیاری از آنها را به روی خود

---

۱. این شهرها و آبادیهایی است که ما آنها را هنگامی که ستم کردند هلاک نمودیم؛ و برای هلاکتشان موعدی قرار دادیم! (آنها ویرانه‌هایش را با چشم می‌بینند، و عبرت نمی‌گیرند).

۲. بلکه ما حق را بر سر باطل می‌کوبیم تا آن را هلاک سازد؛ و این گونه، باطل محو و نابود می‌شود! امّا وای بر شما از توصیفی که (درباره خدا و هدف آفرینش) می‌کنید.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.12.1]

نمی‌آورد و سخت نمی‌گیرد و با متربی مدارا می‌کند (قدردان ملکی، ۱۷۳). تا آنها که شایسته تربیت‌اند تربیت شوند و از مکتب او فرار نکنند. پیامبر رحمت در روز فتح مکه در اوج اقتدار سیاسی که می‌توانست انتقام آزارها و اهانت‌ها و قتل‌ها را بگیرد فرمان عفو عمومی صادر نمود و از تقصیر همگان (جز اندکی) گذشت «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ إِنّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (آل‌عمران، ۱۵۹)، این نرم‌خویی و انعطاف پیامبر در پرتو رحمت و لطف پروردگار است پس (مدبرانه) از تقصیر آنها بگذر، آنها را مشمول عفو خود گردان و برای آنها طلب آمرزش کن و با آنها مشورت کن اما تصمیم نهایی را خودت بگیر و با توکل بر خدا قاطعانه اجرا کن که خداوند متوکلان را دوست دارد.

به نظر می‌رسد یکی از مهمترین جهش کمی و کیفی و تحول شگرف در عصر بعثت و پیوستن شمار زیادی به رسول خدا همین مدارا و آسان گیری است که مکتب تربیتی اسلام و پرچمدار آن در ابعاد مختلف نسبت به گروه‌های اجتماعی داشته است که اشاره به برخی از موارد آن در اینجا لازم است:

الف) مدارا با اهل کتاب

خداوند، پس از آنکه منطق و استدلال با اهل کتاب کارساز نشد و از مباهله نیز خودداری کردند آنها را رها نساخت، بلکه ایشان را به جمع شدن در زیر لوای توحید دعوت کرد. «**قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللّهَ** ...» (آل‌عمران، ۶۴)[۱]. این بینش الهی به ما می‌آموزد که اگر کسانی حاضر نبودند در تمام اهداف مقدس با شما همکاری کنند بکوشید در اهداف مهم مشترک همکاری آنها را جلب کنید و آن را پایه‌ای برای پیشبرد اهداف مقدستان قرار دهید.

---

۱. بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.12.1]

مجادله با اهل کتاب نیز باید ملایم باشد: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا ...» (العنکبوت، ۴۶)[۱]. اینها بخشی از دستورهای انبیاء و کتب آسمانی را شنیده‌اند و آمادگی بیشتری برای برخورد منطقی دارند لذا مجادله و مباحثه با آنها باید به روشی که از همه بهتر است صورت گیرد. چون هدف تفوق طلبی نیست بلکه نفوذ و تأثیر کلام در اعماق روح طرف مقابل است.پیامبرﷺ پیمان‌های صلح و همزیستی مسالمت آمیزی با اهل کتاب امضا کرد (مثل یهودیان در سال اول هجرت و یا مسیحیان نجران) و به آن متعهد بود مگر آنکه طرف مقابل آن را نقض می‌کرد (احمدی میانجی، ۵۶/۳). اهل کتاب هنگامی که با پرداخت جزیه به صورت اهل ذمه در آیند، حکومت اسلامی موظف است آنها را از هر گونه تعرض و آزاری مصون بدارد و از آزادی اعتقاد و مراسم و .. برخوردار کند لذا این طرد نکردن‌ها و حمایت‌های حکیمانه می‌تواند زمینه‌ی نرم کردن دل‌ها و هدایت آنها را فراهم سازد.

یکی از مصارف زکات کسانی هستند که به خاطر ایجاد الفت و محبت به آنها زکات داده می‌شود. «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ ... وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ ...» (التوبه، ۶۰)[۲]. و آن مفهوم وسیعی دارد و تمام کسانی را که با تشویق مالی از آنها به نفع اسلام و مسلمین جلب محبت می‌شود را در بر می‌گیرد (مکارم شیرازی، ۲۰/۸).

ب) مدارا با منافقان

منافقان تعداد قابل توجهی بودند که به خاطر مصلحت، ظاهر اسلام را پذیرفته بودند ولی در قلب خود به شرک و کفر خود باقی مانده بودند. خداوند در برابر توطئه‌های آنها، هشدارهای لازم را به پیامبرﷺ خویش می‌داد و برای خنثی کردن خطرات آنها حتی سوره منافقین را فرو فرستاد ولی عکس العمل‌ها خیلی حساب شده بود و با آنها هوشمندانه مدارا

---

۱. با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی از آنان که ستم کردند.

۲. زکاتها مخصوص فقرا و مساکین و کارکنانی است که برای (جمع آوری) آن زحمت می‌کشند، و کسانی که برای جلب محبّتشان اقدام می‌شود.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.12.1]

می‌شد، بلکه توبه کنند و یا دشمنی و کینه خود را برملا کنند و مسلمانان به کفر و شرک آنها پی ببرند و اسلام متهم به از بین بردن خودی‌ها نگردد. مثلاً پیامبرﷺ را به ساده لوحی متهم می‌کردند و قرآن به راحتی پاسخ می‌داد که اُذن به معنای ساده لوحی نیست بلکه به معنای شنیدن حرف‌های مؤمنین و ترتیب اثر دادن به آنهاست و این به نفع شماست (طباطبائی، ۳۲۵/۹). «**وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ ...**» (التوبه، ۶۱)[۱].

در جنگ تبوک منافقان قصد ترور پیامبرﷺ را داشتند و حضرت به حُذَیفه که آنها را شناخته بود فرمود از افشای راز آنان خودداری کن شاید توبه کنند چرا که در صورت مجازات آنان، بیگانگان خواهند گفت محمدﷺ پس از قدرت، شمشیر بر گردن یاران خود زد (مجلسی، ۲۴۷/۲۱). آنها در حقیقت انتقام نعمت‌هایی را می‌کشیدند که خداوند و پیامبرﷺ با فضل و کرم خود تا سر حد استغنا به آنها داده بود «**وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ**» ولی با این وجود آن چنان که سیره قرآن است راه بازگشت را به سوی آنان گشود «**فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ**» (التوبه، ۷۴) و این نشانه واقع‌بینی اسلام و اهتمام به امر تربیت و مبارزه با هرگونه سخت‌گیری و شدت عمل نابجا است که حتی راه آشتی و توبه را به روی منافقانی که توطئه برای نابودی پیامبرﷺ کردند باز گذارده بلکه از آنها دعوت به توبه کرده است.

پیامبرﷺ با منافقان همانند مسلمانان، رفتار می‌کرد. در دوران بیماری عبدالله ابن اُبَی از وی عیادت می‌کرد و در خواست وی را اجابت کرد و پیراهن زیرین خود را برای کفن به جبران اینکه در جنگ بدر پیراهنش را به عباس عموی پیامبرﷺ که اسیر شده بود بخشید، داد.ارسال پیراهن، قلوب گروهی از آنها را متوجه اسلام کرد و راه توبه را پیش گرفتند و اسلام آوردند (سبحانی، ۱۴۸/۹). منافق در صفوف مسلمین قرار دارد و به حکم ظاهر، محکوم به تمام آثار اسلام است. (هرچند در باطن کارشکنی می‌کند).

---

۱. از آنها کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند: او آدم خوش‌باوری است!» بگو: «خوش‌باور بودن او به نفع شماست».

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.12.1]

پیامبرﷺ با منافقان جهاد مسلحانه نداشت اگر هم دستور بـه جهـاد بـا آنهـا داده شـده است. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَـأْوَاهُمْ جَهَـنَّمُ وَبِـئْسَ الْمَصِـيرُ» (التوبه، ۷۳)[۱]. منظور اَشکال دیگر مبارزه، غیر از مبارزه مسلحانه است مانند مذمت، توبیخ، تهدید و رسوا ساختن آنها (مکارم شیرازی، ۵۷/۸).

ج) مدارا در مقام تشریع و قانونگذاری

فرمان‌های الهی مانند فرمان حاکم‌های ستمگر نیست، فرمایشی بدون انعطاف و تبصـره که باید اجرا شود، چرا که هدف، رسیدن به کمال است و انجـام فرمـان وسـیله تحقـق آن. بنابراین در مواردی که پیروی از آن مشقت شدید داشـته باشـد وظیفـه آسـان‌تـری قائـل می‌شود و براساس حکمت، وضعیت مخاطب در نظر گرفته می‌شود. از همـین روسـت کـه حکم روزه با تمام اهمیتی که دارد از بیماران، مسافران و افـراد نـاتوان برداشـته مـی‌شـود. «وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُـمُ الْعُسْـرَ» (البقره، ۱۸۵)[۲].

آزادی ازدواج با کنیزان تحت شرایط معین برای کسانی که قدرت ازدواج با زنان آزاد با ایمان ندارند در حقیقت یک نوع تخفیف و توسعه محسوب می‌شود. «يُرِيـدُ اللَّـهُ أَنْ يُخَفِّـفَ عَنْكُمْ وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا» (النساء، ۲۸)[۳]. پیامبر اکرمﷺ افطار در سفر و قصر نماز مسافر را هدیه الهی بر امت خویش وصف می‌کند که در امت‌های پیشین سابقه نداشته اسـت (حـر عاملی، ۵۴/۳). «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِـنْ حَـرَجٍ» (الحـج، ۷۸)[۴]. و اگـر بـرای وضـو دسترسی به آب نداشتید تیمم کنید «مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ» (المائده، ۶) و رفـع

---

۱. ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن، و بر آنها سخت بگیر! جایگاهشان جهنم است؛ و چه بد سرنوشتی دارند.
۲. و آن کس که بیمار یا در سفر است، روزهای دیگری را به جای آن، روزه بگیرد! خداوند، راحتی شما را می‌خواهد، نه زحمت شما را! هدف این است که این روزها را تکمیل کنید.
۳. خدا میخواهد (با احکام مربوط به ازدواج با کنیزان و مانند آن،) کار را بر شما سبک کند؛ و انسان، ضـعیف آفریـده شده؛ (و در برابر طوفان غرایز، مقاومت او کم است).
۴. و در دین (اسلام) کار سنگین و سختی بر شما قرار ندارد.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.12.1]

حکم جهاد از نابینا و لنگ (الفتح، ۱۷؛ التوبه، ۹۱). اینها همه یک قانون کلی را بیان می‌کند به نام قاعده لاحرج که احکام الهی در هیچ مورد به صورت تکلیف شاق و طاقت‌فرسا نیست (مکارم شیرازی، ۳۷۷/۴).

واجبات و کفارات تخییری: در برخی واجبات، مکلف بر یک عمل لازم نشده بلکه بین چند عمل مخیّر است که نوعی آسانی به شمار می‌آید مثلا واجب است حاجی در ایام تشریق (یازده، دوازده و سیزدهم) در منا توقف کند اما خداوند او را بین کوچ کردن روز دوازدهم و سیزدهم مخیر کرده است (قطب راوندی، ۳۰۰/۱). «**فَمَنْ تَعَجَّلَ فِی یَوْمَیْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَیْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَیْهِ لِمَنِ اتَّقَی**» (البقره، ۲۰۳)[۱]. یا در قربانی کردن به آنچه در توان اوست (شتر، گاو و گوسفند) مخیر کرده (همان). «**فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَی الْحَجِّ فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ**» (البقره، ۱۹۶). کفاره قسم، اگر مسلمانی سوگند شرعی خود را بشکند، خداوند به جای تعیین یک جریمه، وی را میان چند کفاره مخیر کرده است تا بر او گران نیاید و جریمه خود را آسان‌تر بپردازد. طعام فقیر یا لباس پوشاندن به آنها یا آزاد کردن برده و در صورتی که قدرت مالی برای ادای یکی از جریمه‌های یاد شده نداشت سه روز روزه بگیرد (المائده، ۸۹).

واجبات و کفارات ترتیبی: برخی واجبات یا کفارات به صورتی قرار داده شده که در صورت قدرت نداشتن مکلف بر یک گونه از آن، شکل‌های دیگری پیش روی او باشد مثلاً کفاره صید برای کسی که در حال احرام است یا قربانی کردن شتر یا گاو و یا گوسفند و در صورت عدم تمکن می‌تواند شماری از فقیران را اطعام کند و اگر از عهده این نیز بر نیاید می‌تواند چند روز روزه بگیرد (المائده، ۹۵) (طبرسی، ۳۶۹/۳). یا اگر حاجی بر قربانی توانا نباشد باید ده روز روزه بگیرد (البقره، ۱۹۶). یا کفاره ظهار که آزاد کردن برده یا شصت روز روزه پی در پی و یا اطعام شصت فقیر (طبرسی، ۳۹۲/۹). کفاره قتل خطایی پرداخت دیه کامل به بازماندگان مقتول و آزاد کردن یک برده مؤمن و اگر نتوانست دوماه پی در پی روزه

---

۱. و هر کس شتاب کند، (و ذکر خدا را) در دو روز انجام دهد، گناهی بر او نیست، و هر که تأخیر کند، (و سه روز انجام دهد نیز) گناهی بر او نیست.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.12.1]

(النساء، ۹۲). پیامبرﷺ در حدیث معروف به حدیث رفع تأکید می‌کنند که حکم خطا، نسیان، اکراه، جهل، عدم طاقت و اضطرار برداشته شده است (منصور علی ناصف، ۳۵/۳).

آسان‌گیری با رفع یا تبدیل احکام: گاه وضعیت خاصی برای برخی افراد پیش می‌آید که خداوند یا اصل تکلیف را برداشته یا آن را به حکمی دیگر تبدیل کرده است.مثلاً در اضطرار، حرمت خوردن مردار برداشته می‌شود (البقره، ۱۷۳). یا اگر کسی به گناه وادار شد خدا آن گناه را می‌بخشد چنانکه اظهارات شرک آمیز را در زیر شکنجه مشرکان بخشید (النحل، ۱۰۶ و نیز نک: طبرسی، ۵۹۷/۶).

اگر کسی به خطا بسیاری از کارها را مرتکب شد یا مواخذه‌ای ندارد یا پیامد آن اندک است (کلینی، ۴۶۶/۲). «**وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ**» (الاحزاب، ۵)[۱]. ترک واجب یا ارتکاب حرام از روی فراموشی مؤاخذه ندارد. قرآن این مطلب را در قلب دعا از زبان مؤمنان چنین تعقل می‌کند (حویزی، ۳۰۵/۱). «**رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا**» (البقره، ۲۸۶)[۲]. اسلام در اجرای حدود نیز گاهی با مجرم مدارا می‌کند مثلاً اگر روزه‌خوار یا سارق پیش از دستگیری توبه کند حد بر او جاری نمی‌شود (حرعاملی، ۱۶/۸).

تعزیرات مجازاتی است که بر خلاف حدود در شرع میزانش مشخص نشده بلکه با بردباری بیشتر به حاکم شرع موکول شده مثلاً از پیامبرﷺ نقل شده که از خطای افراد شریف و صاحب شخصیت و افراد داغدیده اغماض شود (ابوداود، ۴۴۶/۲؛ ابن شعبه حرانی، ۹۶).

اگر جان و شرف انسان به خطر افتد مسلمان می‌تواند اسلامش را در ظاهر تکذیب کند و تقیه کند «**لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ... إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً**» (آل‌عمران، ۲۸[۳] و نیز نک:

---

۱. امّا گناهی بر شما نیست در خطاهایی که از شما سرمی‌زند (و بی‌توجّه آنها را به نام دیگران صدا می‌زنید)، ولی آنچه را از روی عمد می‌گویید (مورد حساب قرار خواهد داد)؛

۲. پروردگارا! اگر ما فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه مکن.

۳. افراد باایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند؛ و هر کس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد (و پیوند او بکلّی از خدا گسسته می‌شود)؛ مگر اینکه از آنها بپرهیزید (و به خاطر هدفهای مهمتری تقیّه کنید).

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.12.1]

طباطبائی، ۱۵۳/۳). البته در قرآن از سهل‌انگاری و بی‌مبالاتی در برابر انحراف‌ها به شدت نهی شده است (القلم، ۹). عرصه‌های ظلم و ستم، فرهنگ و رسوم جاهلی و باطل، تجاوز به حقوق بیت المال، انحرافات دینی و بدعت‌ها و ارتداد و امنیت و توطئه‌های سازمان یافته از مواردی است که مدارا در آن براساس اسلام و سیره نبوی روا نبود (قدردان قراملکی، ۲۱۴).

۳ـ فطری بودن تعالیم دین

انسان به طور فطری گرایش به حق داشته چون کمال و پایداری به همراه دارد و از باطل گریزان است چون نقص و عدم ثبوت را در بر دارد. به همین جهت است که همه گروه‌ها و افراد برای دفاع از عملکردشان به مفهوم حق متوسل می‌شوند. «**فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ...**» (الروم، ۳۰)[۱]. تمام توجهت با حق‌گرایی تمام (حنیفاً) به دینی باشد که مبتنی بر خلقت است، یعنی خدای حکیم جهان تشریع را بر پایه جهان تکوین قرار داده است.

«**يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ**» (الاعراف، ۱۵۷). طیبات (آنچه را طبع سلیم می‌پسندد) برای آنها حلال می‌شمارد و آنچه خبیث و تنفر آمیز می‌باشد را بر آنها تحریم می‌کند. تمام معارف و احکام پایه‌ای دین موافق فطرت انسانی است. و هیچ یک برخلاف مقتضای فطرت نیست. «**أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**» (ابراهیم، ۱۰)[۲]. اعتقاد به خالق جهان آفرین سزاوار شک نیست امری بدیهی و فطری است.

«**فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ**» (البقره، ۲۲)[۳]. این علم که با انکار ظاهری توأم است همان معرفت فطری به توحید است (شیروانی، ۱۲۸). «**وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ**» (الذاریات، ۲۰ و ۲۱)[۴]. قرآن همان گونه که کل هستی را عرصه آیات و نشانه‌های هدایت کننده به سوی خدا می‌داند، گرایش معنوی و ثابت در روح انسان

---

۱. پس روی خود را متوجّه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسانها را بر آن آفریده.
۲. آیا در خدا شکّ است؟! خدایی که آسمانها و زمین را آفریده است.
۳. بنابراین، برای خدا همتایانی قرار ندهید، در حالی که می‌دانید.
۴. و در زمین آیاتی برای جویندگان یقین است * و در وجود خود شما (نیز آیاتی است)؛ آیا نمی‌بینید؟

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.12.1]

را نیز واقعیت‌هایی می‌داند که به سوی خداوند هدایت کرده است (مطهری، ۴۳۶/۲۲).

قرآن با آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ ...» (المائده، ۱۰۵)[۱] ملازمت و مواظبت از جان و گرایش‌های معنوی را الزامی می‌داند (جوادی آملی، ۱۶۲). «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ» (البقره، ۲)[۲]. تا مرحله‌ای از تقوا (تسلیم در مقابل حق) در وجود انسان نباشد محال است انسان از هدایت بهره گیرد علاوه بر فاعلیت فاعل قابلیت قابل در هدایت تشریعی شرط است (مکارم شیرازی، ۹۹/۱). و بالاخره با فطرت گریزی جمعی، خطر هلاکت به سراغ جامعه می‌آید چنانکه باعث هلاکت قوم‌های گذشته مثل نوح، عاد و ابراهیم شد. «فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (التوبه، ۷۰)[۳].

روش‌های مبتنی بر فطرت حقیقت‌جوی انسان

خداوند در سرمایه گذاری بر روی سرشت انسانی در قرآن کریم از روش‌های ظریف و دلنشینی برای جذب و هدایت مخاطبین بهره برده است.

۱ـ پرسشگری ـ گفتگو

غریزه پرسش‌گری و حقیقت‌جویی به طور فطری در انسان گذاشته شده که با تحریک و تقویت و جهت‌دهی مثبت شکوفا می‌شود و قرآن به گونه‌ای حکیمانه از این ظرفیت بهره برده است. سؤال کردن، عرصه مفیدی برای به تکاپو انداختن ذهن و قوه ابتکار در جهت خلق ایده‌ها و معانی نو و خارج شدن از حالت رکود و جمود است و افق‌های روشن‌تری را در پیش روی قرار می‌دهد. «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» (الزمر، ۹). سوال فوق، عظمت مقام آگاهان را از ناآگاهان هم در پیشگاه خدا و هم در پیش مردم روشن می‌سازد (مکارم شیرازی، ۴۱۴/۱۹). این شیوه مؤثر خودجوش

---

۱. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مراقب خود باشید.

۲. آن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد؛ و مایه هدایت پرهیزکاران است.

۳. خداوند به آنها ستم نکرد، امّا خودشان بر خویشتن ستم می‌کردند.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.12.1]

سوال و استفهام را در سوره نمل نیز در طی چندین آیه می‌یابیم (النمل، ۶۰ـ۶۴). در آیات ۴۰ تا ۴۸ سوره انعام نیز سه پرسش شرطی مطرح گشته است.

«**قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ**». پرسش اول این آیه برای بیدار کردن فطرت به خواب رفته انسان است که در حوادث فقط خدا را برای نجات فرا می‌خواند و شریکان خدا را فراموش می‌کند. «**قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ**» (الانعام، ۴۶)[۱]. پرسش دوم: درباره از دست دادن نعمت‌هاست و انسان‌ها را به داوری می‌طلبد که جز خدا نمی‌تواند این نعمت‌ها را به شما بازگرداند. «**قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ**» (الانعام، ۴۷)[۲]. پرسش سوم: بت‌ها توانایی دفع و رفع عذاب از شما را ندارند بنابراین دلیلی ندارد که به آنها پناه ببرید. بنابراین راه نجات منحصر به ایمان آوردن به خداوند و اصلاح خویشتن است (الانعام، ۴۸).

پرسش‌های شرطی در سوره‌های دیگر نیز آمده از جمله یونس، ۵۹؛ قصص، ۷۱ و ۷۲؛ فاطر، ۴۰؛ زمر، ۳۸؛ فصلت، ۵۲؛ احقاف، ۱۰؛ ملک، ۲۸ و ۲۹ و ۳۰. و به دنبال تأثیرگذاردن و بصیرت بخشی در مخاطبان است تا ارزش‌ها و هنجارها و نگرش‌های خاص الهی یعنی توحید، نبوت، معاد را به عنوان نیازهای اصلی و اصول انسانی دین الهی پذیرفته و رفتارهای متناسب با این ارزش‌ها را انجام دهد (کاملی، ۴۳–۵۷). گفتگو در قرآن ابزاری برای رسیدن به یک هدف روشن یعنی کشف حقیقت و کمال انسان است. یکی از پر دامنه‌ترین آیات قرآن گفتگوهای پیامبران بزرگوار الهی با قومشان است که در خلال آن می‌توان به خوبی جبهه حق را شناخت و ویژگی‌های اهل باطل را به تفصیل مشخص نمود. از پر جاذبه‌ترین این گفتگوها مبارزه فرهنگی و اعتقادی حضرت ابراهیم است که در قالب مناظره‌های گوناگون منطقی نمایان می‌شود.

---

۱. بگو: «به من خبر دهید اگر خداوند، گوش و چشمهایتان را بگیرد، و بر دلهای شما مهر نهد (که چیزی را نفهمید)، چه کسی جز خداست که آنها را به شما بدهد؟»

۲. بگو: «به من خبر دهید اگر عذاب خدا بطور ناگهانی (و پنهانی) یا آشکارا به سراغ شما بیاید، آیا جز جمعیّت ستمکار هلاک می‌شوند؟»

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.12.1]

اولین برخورد شرک ستیزانه ابراهیم با زمینه‌چینی لازم، از خانواده‌اش آغاز گردید «**یَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا یَسْمَعُ ...**» (مریم، ۴۲ و ۴۳). بعد از مناظره با پدرش (به اصطلاح) که از سران و مبلغین بت پرستی بود، به سراغ مردم و هم کیشان پدرش رفت و به دفعات مختلف و سالیان متمادی با آنها محاجه کرد (الانبیاء، ۵۱ و ۵۲) و با طرح سؤالاتی اذهان آنها را در مسیری که خویش ترسیم می‌نمود حرکت می‌داد و ضمن گرفتن اعتراف از آنها، نتایج عقاید انحرافی و تقلیدی آنها را گوشزد می‌نمود و بدین شیوه آنها را متوجه گمراهی و ضلالت خویش می‌ساخت (الشعراء، ۶۹ـ۸۲ و نیز نک: طوسی، ۳۱/۸ـ۳۲؛ طبرسی، ۱۹۳/۴). ابراهیم با طرح و برنامه‌ای ماهرانه، مناظره‌ای را با ستاره پرستان ترتیب داد که طی یک شبانه روز تمام طول کشید و با ابطال الهه‌های سماوی و به افول نشاندن آنها مردم را متوجه تنها پروردگار هستی بخش می‌نماید (الانعام، ۷۵ـ۷۹). «**إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِیفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ**»[۱] و با این شیوه درصدد زدودن زنگار شرک از فطرت آلوده آنها و معطوف ساختن ایشان به فطرت خدایی‌شان بر می‌آید (حقی، ۵۶/۳؛ مغنیه، ۳۶۰/۳).

در واقع ابراهیم به طریق موافقت با خصم احتجاج منطقی خویش را در بطلان اعتقادات ستاره‌پرستان بر پا می‌دارد و نظرات و افکار آنها را متوجه خودشان می‌سازد تا توالی فاسد عقاید آنها کاملاً بر ایشان آشکار گردد (فلاح‌پور، ۱۱۲). احتجاج ابراهیم با نمرود (البقره، ۲۵۸) و آشکار ساختن دروغ وی از طریق استدلال نیرومندش او را مبهوت ساخت به ناچار دم فروبست و در انتظار فرصت انتقام نشست (طباطبائی، ۳۵۱/۲؛ طبرسی، ۶۳۵/۲).

۲ـ موعظه حسنه

موعظه از نظر معنا «هشدار و منع همراه با بیم و ترساندن است» (راغب اصفهانی، ۵۷۲). مبنای طراحی این روش دعوت، تحریک احساسات مخاطب است، جهت پذیرش یک پیام تا از کجی و پلیدی دست بکشد و به راستی و خوبی دل ببندد. «**ادْعُ إِلَی سَبِیلِ رَبِّکَ**

---

۱. من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمانها و زمین را آفریده؛ من در ایمان خود خالصم؛ و از مشرکان نیستم.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.12.1]

بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ ...» (النحل، ۱۲۵). علت اینکه موعظه باید حسنه باشد به خاطر حسن اثر آن در احیای حق است و آن وقتی است که واعظ خودش به آنچه می‌گوید عمل کند و در نصیحت خود حسن خلق نشان دهد تا کلامش در دل شنونده، مورد قبول بیفتد (طباطبائی، ۱۲).

به بیان قرآن به موسی و هارون که: «**اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى**» (طه، ۴۱ و ۴۲)[۱]. همه انسان‌ها یکسان نیستند و همه از توان درک مسائل برهانی و تجزیه و تحلیل عقلانی را ندارند ولی همه از دل و احساس و عواطف برخوردارند که سخت و بیمار می‌گردد و در برابر هدایت‌ها مقاومت می‌کند و نیاز به تحریک دارد تا از خواب غفلت بیدار شود و به سوی خیر و سعادت رهنمون گردد و موعظه می‌تواند سبب این دگرگونی در احوال عموم آدمیان شود. این روش در ۲۵ آیه از قرآن با کلمه موعظه و مشتقات بدان تصریح شده است. و از این جهت، خداوند اولین موعظه کننده است. «**إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ ...**» (النساء، ۵۸)[۲] و قرآن حکیم یک پیام هشدار آمیز خواهد بود. «**هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ**» (آل‌عمران، ۱۳۸)[۳]. وظیفه پیامبرﷺ نیز موعظه کردن است. «**أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ ...**» (النساء، ۶۳)[۴].

شیوه اجرایی موعظه را می‌توان در بیانات لقمان مشاهده نمود. لقمان حکیم و دانشمند به تعبیر قرآن موعظه‌گر است. «**وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ**» (لقمان، ۱۳)[۵]. در ابتدا لقمان با وجود برخورد محبت آمیز «یا بُنیّ» خواسته تا حواس فرزندش را به پیامش جلب کند و او را از شرک بر حذر دارد و بلافاصله نتیجه عملی شرک را که ستم به

---

۱. بسوی فرعون بروید؛ که طغیان کرده است * اما بنرمی با او سخن بگویید؛ شاید متذکّر شود، یا (از خدا) بترسد.

۲. خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به صاحبانش بدهید! و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید! خداوند، اندرزهای خوبی به شما می‌دهد.

۳. این، بیانی است برای عموم مردم؛ و هدایت و اندرزی است برای پرهیزگاران.

۴. آنها کسانی هستند که خدا، آنچه را در دل دارند، می‌داند. از (مجازات) آنان صرف نظر کن! و آنها را اندرز ده.

۵. (به خاطر بیاور) هنگامی را که لقمان به فرزندش ـ در حالی که او را موعظه می‌کرد ـ گفت: «پسرم! چیزی را همتای خدا قرار مده.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.12.1]

خویشتن است تذکر می‌دهد تا بتواند نگرش توحیدی را در وجود او تثبیت کند، «إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ». تقویت نگرش به معاد به انسان آمادگی انجام رفتارهای مناسب می‌بخشد که بایستی مراقب بود و کنترل بر اعمال داشت. «یَا بُنَیَّ إِنَّهَا إِنْ تَکُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ ... لَطِیفٌ خَبِیرٌ» (لقمان، ۱۶)[۱]. بالاخره لقمان با تحریک عواطف فرزندش او را به سوی رفتار و اعمال خاص، نماز، امر به معروف و اعتدال فرا می‌خواند. برای تسخیر دل‌ها و نفوذ سخن حق در افکار دیگران، تنها توسل به استدلالات قوی و نیرومند کافی نیست، نحوه برخورد با طرف و شیوه‌ی بحث عمیق‌ترین اثر را در این مرحله می‌گذارد. اقناع عقل و فکر به تنهایی کافی نیست باید عواطف اقناع گردد که نیمی از وجود انسان را تشکیل می‌دهند (مکارم شیرازی، ۳۲۷/۱۶).

۳) تذکر (بیداری)

انسان براساس فطرت کنجکاو است و از بدو تولد در پس دانستن و آگاهی یافتن از جهانی است که در آن زندگی می‌کند. دانستن علاوه بر اینکه پاسخی است به درخواست و میل فطری و به او آرامش می‌بخشد حاوی آثار و فوائدی است که می‌تواند زندگی او را بهتر و سازنده‌تر سازد.انسان امروزه در انبوهی از اطلاعات و پیشرفت‌ها در زمینه‌های مختلف علمی به سر می‌برد ولی از همه آثار و فوائد این علوم بهره‌مند نیست وگرنه باید از مشکلاتش هر روز کاسته می‌شد نه اینکه بر معضلاتش افزوده شود واقعیتی که بشر امروزی با آن روبروست.گاه باید آنچه را فرد به آن علم دارد برای او باز گفت. یا علم او بی خاصیت شده است و اثر خودش را از دست داده و یا آن را فراموش کرده و به بایگانی سپرده است و نمی‌داند که علمش را دارد و دچار غفلت و نسیان گشته است.این سخن مردود است که گفتن یا شنیدن همواره باید معطوف به حرف تازه باشد.

---

۱. پسرم! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یا بد) باشد، و در دل سنگی یا در (گوشه‌ای از) آسمانها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می‌آورد؛ خداوند دقیق و آگاه است.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.12.1]

دشواری‌های آدمی همه زاده جهل نیست که از طریق علم و آگاهی حل شود. آنچه مایه هبوط آدم شد جهل نبود او علم داشت «و علّم آدم الاسماء کلها» و آنچه نداشت توجه به کید شیطان بود بود و همین عامل وسوسه پذیری و شکستن عزم او شد. «**وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا**» (طه، ۱۱۵)[۱]. مهمتر از میزان آگاهی، آن است که چقدر از این علم استفاده می‌کنیم. بیداری یعنی کاربردی کردن آگاهی‌ها. پس تذکر دو گونه ثمره دارد: علم فراموش شده را به یاد می‌آورد و علم فراموش نشده اما بی‌خاصیت را زنده می‌کند و برمی‌انگیزد. به سخن دیگر، تذکر علومی را که در سر مدفون شده در دل مبعوث می‌کند (باقری، ۱۵۰).

در اصل تمام آیات انذار و بشارت و هشدارهای قرآن برای بیدار ساختن انسان‌هایی است که در خواب بی‌خبری فرو رفته‌اند. انسان خواب، نه می‌ایستد، نه می‌رود. اگر زلزله بیاید اول خانه بر سر او خراب می‌شود و اگر سیل بیاید اول او را می‌برد. از همین رو قرآن از انبیاء با عنوان مذکر یاد می‌کند که انسان‌ها را هشیار می‌کنند. «**فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ**» (الغاشیه، ۲۱)[۲]. و قرآن نیز تذکره نام می‌گیرد. «**إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا**» (الانسان، ۲۹)[۳]. معارف کلی دین اعم از معارف فطری و دستورات عملی در فطرت انسان غرس شده است و آنچه پیامبران می‌فرمایند نقش یادآوری و تذکر دارد.واژه ذکر و مشتقات آن ۲۶۶ بار در قرآن کریم در قالب و شکل‌های گوناگون به کار رفته است (عبدالباقی، ذیل ذکر). کارکرد فراوان این واژه در قرآن نشان می‌دهد که یادآوری می‌تواند یک ابزار تأثیرگذار در فعالیت ارتباطی باشد. تفکر، تعقل، تفقه، تدبر هر کدام مراحل و منازلی می‌باشند که ادراکات و دریافت‌های ما را از جهان هستی پردازش نموده و همچون جواهری آراسته به صندوقچه دل می‌سپارد تا آنجا ذخیره گردد.

بدیهی است که ذخایر ارزشمند همواره مورد طمع و دستبرد راهزنان هستند. ذخایر آنگاه در امان خواهد بود که توسط نگهبانانی هم از درون و هم از بیرون حفاظت شود. ذکر

---

۱. پیش از این، از آدم پیمان گرفته بودیم؛ امّا او فراموش کرد؛ و عزم استواری برای او نیافتیم!

۲. پس تذکّر ده که تو فقط تذکّر دهنده‌ای.

۳. این یک تذکر و یادآوری است، و هر کس بخواهد (با استفاده از آن) راهی به سوی پروردگارش برمی‌گزیند.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.12.1]

به مثابه نیروی حفاظتی است که از جواهرات در خزانه دل حراست و پاسداری می‌کند و مداومت بر ذکر، انسان را تا دایره عظمت، هدایت و ارشاد می‌کشد (رهبری، ۲۸۳).

یاد حق: یاد خدای سبحان و نعمت‌های بیکران او، انسان را از غفلت بیرون می‌برد و او را متوجه عظمت حقیقت هستی و رحمت الهی می‌کند و راه تربیت به سوی مقصد غایی را همواره می‌سازد (دلشاد تهرانی، ۲۷۱). «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً كَثِيراً**» (الاحزاب، ۴۱)[۱]. خداوند را اسمای حسنا و صفات علیاست. اوست که صاحب تمام کمالات و منزه از هرگونه عیب و نقص است. و توجه به چنین حقیقتی روح انسان را به نیکی‌ها و پاکی‌ها سوق می‌دهد و از بدی‌ها و زشتی‌ها پیراسته می‌کند و آیینه وجود را مستعد تجلی صفات او می‌سازد (مکارم شیرازی، ۳۵۶/۱۷). به همین دلیل است که از امام صادق روایت شده که هر چیز اندازه‌ای دارد جز یاد حق که آن را حد و مرزی نیست (کلینی، ۲/ ۴۹۸) و از برخی آیات استفاده می‌شود که کافران خدا را فراموش کرده‌اند: «**وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ ...**» (الحشر، ۱۹)[۲].

نحوه تمسک به این آیات، شبیه آیات تذکر است، در واقع آیات تذکر به جنبه اثباتی مطلب اشاره دارد و این که ایمان به خدا، یادآوردن اوست نه معرفت ابتدایی نسبت به او و آیات نسیان به جنبه سلبی مطلب اشاره دارد و این که کفر ورزیدن به خدا و نفی او، فراموش کردن خداوند است نه جهلی است که مسبوق به هیچ معرفت و عملی نباشد (جوادی آملی، ۷۳ـ۷۴).

نتایج مقاله

۱ـ قرآن حکیم در صدد است تا تصویری مشخص از حق و نقطه مقابل آن یعنی باطل ارائه نماید و همگان را پیوسته به حق و حق‌گرایی حکیمانه دعوت نموده است تا که از هرگونه و هم و امور غیرواقعی به دور باشند.

۲ـ فطرت انسان حق‌جو و از باطل گریزان است و دعوت حکیمانه قرآن در واقع

---

۱. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را بسیار یاد کنید.

۲. و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.12.1]

دعوت به فطرت اصیل خویشتن و در راستای دعوت به روح حقیقت‌جوی انسانی می‌باشد.

۳ـ آمادگی برای پذیرش حق در طبیعت انسان وجود دارد، تنها باید موانع برطرف شود موانعی مثل نداشتن قدرت تشخیص یا بصیرت، پیروی از هوای نفس و خودپرستی، تعصب گرایی و جو زدگی و... تا اعراض از حق یا کتمان و التباس حق صورت نگیرد.

۴ـ واقع‌گرایی و پیگیری وقایع به ویژه آنچه برانسان گذشته و توجه به تـاریخ، آن هـم تاریخ بهترین انسان ها مجموعه پرارزشی است از تجربیات و تقابل حق و باطل که سـبک زندگی حقیقی و درست را به ما نشان می‌دهد.

۵ـ می‌توان از مدارا و تساهلی که در جای جـای دسـتورات و احکـام قرآنـی، در راه رسیدن به حق، لحاظ شده به عنوان امری مهم در توجه به واقعیت‌های موجود الهام گرفـت و ظرفیت‌های تحمل را بالا برد تا به حق و ادای آن در جامعه امیدوار بود و زمینه گسترش و پویایی حق‌گرایی را فراهم ساخت.

۶ـ باید از روش‌های متنوع و دلنشین در راه حق‌گرایی فطری بهره گرفت. گفتگو ابـزار مناسبی است برای رسیدن به حقیقت. موعظه اگر حسنه باشد در احیای حق و قبول در دل شنونده اثر مناسب از خود بر جای می‌گذارد و تذکر نقش ارزنده‌ای در بیداری و کـاربردی کردن آگاهی‌ها در یاد حق خواهد داشت.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.12.1]

کتابشناسی

۱. قرآن مجید، ترجمه مکارم شیرازی

۲. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ترجمه صادق حسن زاده، قم، نشر آل علی، ۱۳۸۲.

۳. ابن هشام، عبدالملک بن هشام، بی‌تا،سیره نبویه ابن هاشم، بیروت، دارالمعرفة.

۴. ابوداود، سلیمان بن اشعث، سنن ابی داوود، گردآورنده مصطفی محمدحسین ذهبی، قاهره، دارالحدیث، ۱۴۲۰ق.

۵. احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول، قم، دارالحدیث، ۱۴۱۹ق.

۶. باقری، خسرو، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، بی‌جا، انتشارات مدرس، بی‌تا.

۷. جعفری، محمدتقی، قرآن نماد حیات معقول، انتشارات تدوین و نشر آثار علامه جعفری، ۱۳۸۶.

۸. جوادی آملی، عبدالله، ده مقاله پیرامون مبدأ و معاد، چاپ سوم، انتشارات زهرا، ۱۳۷۲.

۹. همو، فطرت در قرآن، تهران، نشر اسراء، ۱۳۷۸.

۱۰. حرّعاملی، محمدبن حسن، تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴ق.

۱۱. حقی، اسماعیل بن مصطفی، تفسیر روح البیان، بیروت، دارالفکر، بی‌تا.

۱۲. حویزی، عبدعلی بن جمعه، نورالثقلین، تصحیح هاشم رسولی، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.

۱۳. دلشاد تهرانی، مصطفی، سیری در تربیت اسلامی، چاپ هفتم، تهران، انتشارات دریا، ۱۳۸۵.

۱۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دارالعلم، الدارالشامیه، ۱۴۱۲ق.

۱۵. رهبری، حسن، «بازکاوی تدبر در قرآن»، پژوهش‌های قرآنی، شماره ۴۹ـ۵۰.

۱۶. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التأویل، چاپ اول، قم، مکتبه الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۴ق.

۱۷. سبحانی‌نیا، محمد، «راه و رسم زندگی»، مجله معارف اسلامی، شماره ۷۲، ۱۳۸۸.

۱۸. سبحانی، جعفر، منشور جاوید، چاپ اول، قم، موسسه امام صادق، بی‌تا.

۱۹. طباطبائی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، بی‌تا.

۲۰. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ترجمه هاشم رسولی و دیگران، تهران، انتشارات فراهانی، بی‌تا.

۲۱. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی‌تا.

۲۲. فلاح‌پور، مجید، ابراهیم در قرآن، چاپ اول، نشر هستی‌نما، ۱۳۸۷.

۲۳. قدردان قراملکی، محمدحسن، مجله خرد جاودان، دانشگاه اصفهان، دفتر دوم، بی‌تا.

۲۴. قرشی، علی‌اکبر، قاموس قرآن، چاپ ششم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱.

۲۵. قطب راوندی، سعید بن هبه الله، فقه القرآن، قم، کتابخانه عمومی حضرت آیت الله مرعشی، ۱۴۰۵ق.

۲۶. کاملی، ابراهیم، اقناع در قرآن و شیوه‌های اجرایی آن، چاپ اول، قم، انتشارات مارینا، ۱۳۹۶.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.12.1]

۲۷. همو، «مقاله پرسش‌های شرطی و اثر اقناعی آن»، فصلنامه قرآنی کوثر، شماره ۵۴، ۱۳۹۴.
۲۸. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، مصحح علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۲۹. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، چاپ سوم، قم، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۷۴.
۳۰. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، نشر کتاب، ۱۳۶۰.
۳۱. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، چاپ پنجم، تهران، انتشارات صدرا،۱۳۷۸.
۳۲. همو، انسان کامل، چاپ شصتم، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۹۳.
۳۳. همو، انسان و سرنوشت، تهران، انتشارات صدرا، بی‌تا.
۳۴. همو، حق و باطل، چاپ سوم، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۶۲.
۳۵. مغنیه، محمدجواد، التفسیر الکاشف، بیروت، دارالعلم، بی‌تا.
۳۶. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، چاپ سی و دوم،تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۶.
۳۷. منصور علی ناصف، التاج الجامع للاصول فی احادیث الرسول، بیروت، بی‌نا، بی‌تا.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.12.1]